

بسم الله الرحمن الرحيم

چند نکته درباره قضا

از

فهبج البلاغه

احمد صادق گلدر

مقدمه

قضاوت در لغت و اصطلاح

معنای لغوی ساده قضا - در این معنی که به فارسی قضاوت گفته میشود مفهوم اتقان (محکم کاری) و تقدیر (اندازه نگهداشتن) و اتمام (کامل کردن و پایان رساندن) منظور شده است . یعنی اگر قضاوت را بمعنای ساختن چیزی بگیریم ، مقصود ساختنی است که همراه با محکم کاری و رعایت اندازه است نه مطلق ساختن . قضی الشییء ، یعنی چیز را محکم و به اندازه ساخت و پایان رساند . و اگر به معنای بر آوردن حاجت بدان مفهوم است که فاعل ، حاجت طرف را کاملاً برآورده و از آن فارغ شده است . قضی حاجته ، ای اتمها و فرغ منها . همچنین قضی عبرته ، یعنی تا آخرین قطره اشک چشمش گریست و قضی الدین ، دین را بطور کامل

ادا کرد و یا انجام داد و قضی منہ العجب ، از وی کاملاً شگفت زده شد و ...

در مفهوم فقهی و حقوقی کلمه قضاوت یعنی دادرسی برای احقاق حق یا رفع تنازع و تشاجر، باید بخصوصیت معنای لغوی ماده توجه داشت . پس قضاوت فقهی و حقوقی هم وقتی واقعاً قضاوت خواهد بود که توأم با « اتقان » و « تقدیر » و « اتمام » باشد و در آن سهل انگاری و سطحی نگری نباشد و از افراط و تفریط اجتناب شود و کار به نتیجه مطلوب منتهی گردد . عبارت دیگر فصل خصومت بین متخاصمین و حکم به ثبوت دعوی خواهان و یا عدم ثبوت آن باید توأم با اتقان و تقدیر و اتمام باشد .

قاضی و مفتی - قاضی قضاوت میکند و مفتی فتوی میدهد . گرچه قلمرو کار این دو نفر - در ارتباط با فقه و قانون بهم نزدیک است ولی از جهاتی از هم جدا و متمایز هستند چه آنکه اولاً فتوی عبارتست از بیان حکم کلی، بدون آنکه مفتی بخواهد آنرا بر موارد و مصادیق تطبیق کند ولی قضاوت حکم در قضایای شخصیه ای است که مورد ترافع و تشاجر است . من باب مثال مفتی میگوید : هر کس مال غیر را تلف کند ضامن است . ولی قاضی در پرونده ، ضامن را و پول یا مال مورد ضمانت را دقیقاً معین می کند و بر علیه متلف مشخص ، حکم صادر می نماید . در ماده ۵ قانون آئین دادرسی مدنی این نکته چنین بیان شده است : دادگاه - قاضی - هر دعوی را با قانون تطبیق کرده و حکم آنرا تعیین می نماید و نباید بطور عموم و قاعده کلی حکم بدهد . ثانیاً فتوای مفتی تنها بر مقلدین وی حجت است و نه دیگران . ولی حکم قاضی در حق همه نافذ است گرچه یکی از متخاصمین و یا هر دو نفرشان مجتهد باشند و حکم صادر شده مطابق نظر اجتهادی

آنان نباشد. البته اگر یک نفر مفتی، دارای سمت قضاوت هم باشد حکم مسأله فرق خواهد کرد. ثالثاً مفتی حتماً باید مجتهد مطلق باشد زیرا وی در واقع هم فتوا میدهد و هم قاضی است، ولی در «قاضی فاقد سمت افتاء» ممکن است شرط اجتهاد و آن هم اجتهاد مطلق قابل بحث باشد. چه آنکه قوانین مورد نیاز توسط مفتیان مجتهد تدوین مییابد و قاضی آنها را اجراء می نماید (این اشاره باید از طرف صاحب نظران مورد ارزیابی قرار گیرد و صحت و سقم آن روشن شود). رابعاً رأی قاضی در اغلب موارد مهر ختم به دعوی می زند و راهها را به روی اصحاب دعوی می بندد و همین نکته ویژگی خاص و خطر بزرگی به قضاوت میدهد.

قضاوت در نهج البلاغه

ماده قضا (قضاوت) در نهج البلاغه در معانی مختلفی به کار رفته است. در اینجا تنها مفهوم فقهی آن مورد نظر ماست که در مقام رفع خصومت و احقاق حق توسط اشخاص معینی اعمال میشود.

۱. توییح و سرزنش و افشای قضات ناصالح

در خطبه هفدهم نهج البلاغه حضرت امیر (ع) دو گروه را تحت عنوان شکننده و سخت «ابغض الخلائق الی الله» معرفی میفرماید. ترجمه آزاد و تلخیص شده قسمت مربوط به قضات آن خطبه چنین است:

«سبغوض ترین خلایق در نظر حق تعالی دو مرد است: مردیکه... و مردیکه مجهولاتی را در مغز خود انباشته و بسرعت در جهت اضلال است گام بر میدارد و مردم را بسوی تاریکی ها سوق میدهد. - از مزایای سکون و آرامش بی خبر است. مردم دانایش می نامند در صورتیکه چنین نیست. در جمع آوری افکاری کوشیده است که قلیل آن بهتر از کثیرش میباشد. از

چشمه‌ای آلوده سیراب شده و اطلاعاتی بی‌فایده جمع‌آوری کرده است .
 به مسند قضاوت تکیه زده و آماده‌رفع مشکلات مردم شده است. اگر با مشکلی
 مواجه شود رطب و یا بسی از متصورات خود را برای حل آن آماده‌می‌کند و
 بر طبق تصورات پوچ خود قاطعانه تصمیم می‌گیرد. او در حصار شبهات، مانند
 عنکبوت در تار خود، محصور شده است. همیشه گرفتار تردید و دودلی است،
 «لایدری اصاب ام اخطاء فان اصاب خاف ان یکون قدا اخطاء وان اخطاء رجائون یکون قدا اصاب»
 نه با راه آشناست و نه راهنما دارد نه چشمان قوی دارد و نه راه و مسیرش
 روشن است . از قطعه قطعه کردن متون معتبر دینی باکی ندارد . بخدا
 سوگند در دعوی مطروحه از اطلاعات عمیق بی‌بهره است و صلاحیت تصدی
 مقام قضاوت را ندارد . از خود بزرگ بینی به مرحله‌ای رسیده است که
 گمان نمی‌کند علمی خارج از تصورات او وجود داشته باشد . نادانیهای
 خود را کتمان میکند چون از جهل خود آگاه است . « تصرخ من جور قضائه
 الدماء و تعج منه المراریث . الی الله اشکون معشر یعیشون جهالا و یموتون ضلالا » .
 اگر قرآن بحق تلاوت شود در نظر این گروه بی‌ارزش تر از آن متاعی وجود
 ندارد ولی اگر مطابق میلشان تحریف شود به گرمی از آن استقبال می‌کنند .
 در نظر اینان معروف از هر منکری ، منکرتر و منکر از هر معروفی معروف‌تر
 است . «

در این کلام بلند از « جهل علم‌نمای » ، « قضات جو رو شتابزدگی
 و جسارت آنان در خیانت و گمراهی مردم » و « عجب و خودپسندی و
 خود بزرگ بینی » ، قضات طاغوت و « تردید و دودلی » ایشان و « تفسیر
 به‌رأیشان » بشدت انتقاد شده است . مفهوماً در مقام تشویق قضات حق
 به « کسب علوم سودمند » و سعی در هدایت امت، « فروتنی و مشورت »
 و . . . برآمده است .

بلافاصله در خطبه هجدهم از « خودرایی » قضات و « عدم حکومت

قواعد و قوانین « سخن بیان می آورد و میفرماید :

«پیش یکی از قضات دعوائی مطرح میشود و او برای خود در آن مورد حکم صادر می کند . سپس همین دعوی بدون کوچکترین تغییری در محضر قاضی دیگر مطرح میشود و او حکمی مخالف با حکم قاضی اول صادر می کند (اسفانگیزتر آنکه) در مجمع عمومی قضات که در حضور رئیس آنان تشکیل میشود هر دو رأی مورد تأیید قاضی القضاة قرار میگیرد بدون آنکه از اصول عامه کتاب و قواعد کلی سنت پیروی شده باشد «والهم واحد ونبینهم واحد و کتابهم واحد» . منشأ چنین اختلافاتی جز خود رأی قضات و عدم حکومت قانون چیز دیگری نمی باشد . چه آنکه قرآن که دعوت به اتحاد فرموده و قواعد کلی تأسیس نموده است نمیتواند منشاء اختلاف باشد و دین خدا ناقص نیست که حکم مسائلی به آراء اینان واگذار شده باشد . . . »

۲ . قضاوت باستناد ظن و گمان دور از عدل و انصاف است

وظیفه « اتقان در دادرسی » ایجاب می کند که قاضی در تشخیص موضوع و یافتن حکم از هیچ کوششی دریغ ننماید و در مقام صدور رأی به صرف ظن و گمان بسنده نکند ، بلکه بایستی به قناعت وجدان و علم ، دسترسی پیدا کند و براساس آن رأی صادر نماید . یکی از معانی « اجتهاد قاضی » و « اصدار رأی باستناد علم قاضی » همین است . یعنی باید کوشش کند - ان یجتهد - که موضوع دعوی را بشناسد و مدعی را از منکر تشخیص دهد و بر طبق قانون اقدام نماید و در تماسی این مراحل به ظن و گمان بسنده نکند . یعنی نه تنها قاضی نباید با جهل به موضوع و حکم انشای رأی نماید و بلکه بالاتر از آن به ظن و گمان هم نباید کفایت کند . در کتاب خلاف شیخ طوسی (ره) چنین نقل شده است :

« القضاء ثلاثة: واحد في الجنبه واثنان في النار والذی فی الجنة رجل عرف الحق فاجتهد فعدل . و رجل عرف فحكم فجاء فذلک فی النار و رجل قضی بین الناس علی جهل »

آیه شریفه « ولاتقف مالیس لك به علم » (سوره اسراء، آیه ۳۶) و آیاتی که « اتباع ظن » را سرزنش می کند. بوضوح می رسانند که قضاوت قاضی نباید مستند به ظن و گمان باشد. در حکمت شماره ۲۲ نهج البلاغه نیز^۱ میخوانیم :

«ولیس من العدل القضاء علی الثقة بالظن»: قضاوت باستناد ظن و گمان دور از عدالت است.

۳. نهج البلاغه و برخی از اوصاف قاضی

حضرت امیر المومنین علی (ع) در طولانی ترین فرمان حکومتی خود که هنگام نصب مالک اشتر نخعی - شهید بسال ۳۷ هـ. ق - به حکومت مصر بعنوان او صادر فرموده است، از اوصاف قاضی و نحوه انتخاب قضاوت و نکات مهم دیگر به تفصیل سخن گفته و راه را از چاه در این زمینه ها مشخص فرموده است. حضرت، در این مقام به روحیه و رفاه قضات بیشتر توجه فرموده تا شرایط و اوصافی که در کتب فقهی مورد بحث واقع شده است. اینک بیان آن اوصاف :

۳-۱. قضات را از میان کسانی انتخاب کن که در نظر تو بهتر و با فضیلت تر از دیگران هستند : « ثم اختر للحکم بین الناس افضل و عتیک ».

۳-۲. از کسانی که از نظر وسعت اطلاعات مربوطه در مقامی باشند که ترا کم قضایا او را در تنگنا قرار ندهند : « لاتضیق به الامور ».

۳-۳. در مواجهه با استدلال و دفاع، مغلوب و فرسوده و تنگ حوصله نشود : « ولاتمحکمه الخصوم ».

۳-۴. از نظر شخصیت و روحیه بمرحله ای رسیده باشد که توانائی

بازگشت بحق را دارا باشد : « لا یتمادی فی الزلة ولا یحصر من الفیسی الی الحق اذا عرفه » .

۳-۵ . درجهت « تشخیص موضوع » و یافتن « حکم » از هیچ اجتهاد و کوششی اعم از مطالعه و مشورت و بحث و تحقیق فروگذار نباشد : « ولا یکتفی بأدنی فهم دون اقصاه »

۳-۶ . در عین نیازمندی از چنان طهارت نفس و غنای طبیعی برخوردار باشد ، که مغلوب آرزو طمع نگردد : « ولا تشرک نفسه علی طمع » .

۳-۷ . در موارد مشتبه جانب احتیاط را بگیرد : « اوقنهم فی الشبهات » .

۳-۸ . احساسات و عواطف خود را مقهور حجت و دلیل کرده باشد : « آخذ هم بالحجج » .

۳-۹ . از سعه صدر و حوصله کافی برخوردار باشد و کم حوصله و زود رنج نباشد : « اقلهم تبرها بمراجعة الخصم » .

۳-۱۰ . در جهت کشف واقعیات امور، صبور و بردبار باشد : « اصبر هم علی تکشف الامور » .

۳-۱۱ . پس از روشن شدن حکم دعوی، بر ندگی و قاطعیت بخرج بدهد : « اصبر مهم عند اتضاح الحکم » .

تذکره از ردیف ۷ تا ۱۱ ، افعال تفضیل بکاررفته و در واقع باید چنین ترجمه شود. از میان افراد رعیت کسی را بمنصب قضاوت برگزینی که محتاطترین، استدلالی ترین ، باحوصله ترین و شکیباترین و قاطع ترین افراد رعیت باشد . هم چنین قاضی باید از کسانی باشد که :

۳-۱۲ . که تمجید کسی از وی در تصمیم او اثر نگذارد و گرایش او را تغییر ندهد : « ممن لایزدهیه اطراء ولا یستملیه اغراء » .

سپس به مالک اشتر (ره) میفرماید :

پس از رعایت مراتب فوق الذکر، نباید قاضی را بحال خودش بگذاری بلکه بایستی دائماً او را تحت نظر و مراقبت قرار دهی « ثم اکثر تعاهد قضائه » .

چه آنکه بشر غیر معصوم همیشه در معرض لغزش است. و آن اندازه برایش مقرری در نظر بگیر که برایش، با در نظر گرفتن مقام و موقعیتش کافی باشد و از نیازش بمردم کاسته شود: «وافسح له فی البدل ما یزیل علقته و تقبل معه حاجته الی الناس». و چنان منزلتی به وی بده که کسی از خواص تو در وی طمع نکند، تا بدین وسیله از اغتیال و دسیسه رجال در امان باشد: «واعطه من المنزلة لدیک ما لا یطمع فیہ غیره من خاصتک...». در این مسائل بیشتر دقت کند چه آنکه قبلانوامیس دینی اسیر دست اشرار بود و با هوارخوس در آن دخالت میشد و مانند یک دسیسه - وسیله برای دنیا - از آن استفاده میشد.

نباید تصور کرد که در ارتباط با قضاوت مسأله دیگری در نهج البلاغه مطرح نشده است. بلکه در این موضوع مسائل مهم دیگری نیز با الفاظ و عبارات دیگر - مطرح شده است و از جمله:

لن تقادس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر مستمتع».

استی که در میان آن حق ناتوان بدون تردید و بدون زحمت از توانای (متجاوز) گرفته نشود شایسته تقدیس نمیباشد (نامه ۵۳) قضاوت صحیح قاضی است که امنیت و آرامش فکری ایجاد می کند و به آتش درونی ستمدیده آب می ریزد و بارسنگین اندوه و ستم را از دوش ستمدیدگان برمیدارد و... و... پس در ماده «امر به معروف و نهی از منکر» و ماده «پاسخ بنمای مظلوم»، «اغاثة المظلوم والملهوف» و به ویژه ماده «عدل و ظلم» از خطب و کتب و حکم امام (ع) کلمات و جملات قابل توجهی میتوان بدست آورد و در ارتباط با قضاوت و قاضی مورد بحث قرارداد. مخصوصاً مسأله «عدالت» ارتباط عمیقی با قضاوت صحیح و مؤثر دارد. و حضرت امیر مؤمنان با الهام از تعالیم عالیه اسلام نه تنها به عدالت توصیه فرموده و دوزندگی خود آنرا نصب العین خود قرارداد، بلکه به تعبیر حضرت آیت الله مطهری (ره) ارزش آنرا بالا برده است. بهتر است این مطلب

را از زبان علی (ع) در نهج البلاغه بشنویم .

« فرد با هوش و نکته سنجی از امیر المؤمنان علی (ع) می پرسد :
«العدل افضل ام الجود؟» (حکمت ۴۳۷) یعنی آیا عدالت بالاتر و باارزش تر
است یا جود و بخشش ؟ در نظر سطحی جود از عدل بالاتر است زیرا
عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حاکم و دشمن آنهاست
اما جود این است که آدمی با دست خویش حاکم مسلم خود را نثار غیر
میکند. عادل به حقوق دیگران تجاوز نمی کند و با حاکم دیگران را از
تجاوز حفظ می نماید ولی جواد فداکاری و تضییحه می کند و بحق مسلم خود
را به دیگری تفویض می کند . پس جود از عدل بالاتر و والاتر است .

ولی علی (ع) برعکس نظر بالا تنها با معیارهای اخلاقی و فردی عدل
و جود را مورد بررسی قرار نمیدهد و با در نظر گرفتن اصول و مبادی اجتماعی
عدل را به دو دلیل بسی بالاتر و والاتر از جود می شناسد و میفرماید :

۱. «العدل یضع الامور مواضعها والجود یدخرجهما من جهتها» : عدل جریانها را در
مجرای طبیعی خود قرار میدهد اما جود جریانها را از مجرای طبیعی خود خارج میکند.
در نتیجه اجتماع وقتی کاملاً سالم است که اصول عدالت بر آن حاکم باشد .

۲. «العدل سائس عام والجود عارض خاص» : عدالت مدیر مدبری است عام و
شامل ولی جود و بخشش یک حالت استثنائی است و نمیشود بر پایه آن برنامه ریزی
کرد . پس عدالت اشرف و افضل از جود و بخشش است .

والسلام

